

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی مفاد آیه ی اوفوا تمام شد و ما تبعا للمحقق الاصفهانی و حضرت امام، مفاد را معنا کردیم و مشکلات در مفاد تقریبا حل شد.

اشکالاتی باقی ماند. یک اشکال مشهوری در آیه بود که بحث شبهه ی مصداقیه ی بعد الفسخ بود. گفتیم که این مشکل اصلا به ما مربوط نیست چون ما اصلا فعلا آیه را ناظر به فسخ ندانستیم. فسخ اصلا محل بحث نیست بلکه حرمت نقض محل بحث است. لذا دیگر اصلا ورود به آن مطلب نمی کنیم. قبلا بحثش را کرده ایم و فرمایشات آقای مروج و آقای خوئی و حرف های خودمان را گفته ایم. الان هم که مبنای ما روشن شد دیگر در شبهه ی مصداقیه مشکل نداریم. چون شبهه ی مصداقیه بعد الفسخ بود که بخواهیم از عموم اوفوا استفاده کنیم. الان ما بحث فسخ نداریم. بعدا ان شاء الله ذیل آیات لزوم اگر خواستیم بحث لزوم را هم بحث کنیم، شبهه ی مصداقیه را درباره ی لزوم آن جا مطرح می کنیم و رسیدگی می کنیم.

بیان شبهه در عمومیت آیه:

اشکال دیگری که در آیه وجود داشت این بود که آیا آیه ی اوفوا عموم دارد یا ندارد؟ بعد گفتیم که شبهه ی در عمومیت و عدم عمومیت آیه، کجا را خراب می کند؟ ما مثلا در احل الله البیع بحث می کردیم که اگر احل عام نباشد نمی شود در معاطاة از آن استفاده کرد. باید عمومیتش درست شود تا از آن استفاده کنیم.

حالا سوال این است که اگر عموم آیه ی اوفوا بالعقود، خراب شد، تمسک به آیه در معاطاة از بین می رود؟ ظاهر تقریری که آقای قدیری از فرمایشات امام ارائه کرده اند همین است که برای تمسک به آیه، لابد از اثبات عموم آن هستیم. اگر عموم آیه درست نشود نمی شود از آیه در معاطاة استفاده کرد. یا این که اگر عموم آیه درست نشود می شود بحث بیع و معاطاة را حل کرد اما دیگر نمی شود از آیه در عقود مستحدثه استفاده کرد. یعنی دیگر آیه یک عام فوقانی قوی نیست که هر جا شک کردیم و عقدی نبوده است و حالا آمده است، اوفوا بالعقود آن را حل کند و بگوییم عقد اعم از بیع و غیر بیع است و حتی اعم از ایقاع و عقد شرعی است. عقد، طرفینی می خواست اما لازم نبود که حتما عقد به اصطلاح در مقابل ایقاع باشد. اما اگر عموم العقود درست شود، عام فوقانی درست می شود و خود به خود همه چیز حتی معاطاة حل می شود یا اگر این عموم خراب شود، سرانجام معاطاة هم خراب می شود.

دیروز عرض کردیم برای این که به این سوال جواب بدهیم باید ببینیم اشکالی که به عموم وارد است چه اشکالی است؟ اشکالی که این جا حضرت امام از فاضل نراقی درعوائد نقل می کنند این است که آیه عموم ندارد به خاطر این که سوره ی مائده آخرین سوره ای است که بر نبی مکرم اسلام (ص) نازل شده است و این سوره به عنوان آخرین سوره، ناظر به عقود و عهود قبلی است. یک عهده بوده است، یک التزامی بین خدا و مسلمین بوده است که به کتاب خدا، خود خدا، پیغمبر خدا، ایمان داشته باشند، اعتقاد داشته باشند، تایید و تصدیق کنند. یک مسائلی در باب نکاح داشته اند که باید ملتزم باشند، یک مسائلی در باب عهد و یمین و نذر بوده است که باید ملتزم باشند، این ها قبلا آمده است، در ظرف این بیست و سه سال، این ها تشریح شده است. مستشکل می خواهد بگوید وقتی اوفوا بالعقود مسبق به چنین مصادیقی است، این مصادیق یا قطعاً قرینه هستند و وقتی قرینه شدند، آیه از عموم می افتد و یا حداقل صالح للقرینیه هستند. ذکر عام بعد از تصریح و تنصیص به مصادیق متعدد، سبب می شود که عمومیت این عام، قابل اخذ نباشد. اصالة العموم حجیتش را عند العقلاء از دست بدهد. تازه اضافه کرده اند که آیه فرموده است "اوفوا بالعقود و أحلت لكم بهيمة الأنعام" این ترتب "أحلت لكم بهيمة الأنعام"، حلیت چهارپایان، و درواقع ترتب این حکم خاص، بر اوفوا بالعقود، خودش قرینه است بر این که اوفوا بالعقود ناظر است بر همان چیزهایی که قبلاً گفته شده است. لذا خاص بعد از عام هم که مطرح می شود و مترتب می شود بر اوفوا بالعقود، تازه تقویت می کند که لسان آیه، عمومیتش را دست داده است.

لذا دو اشکال وجود دارد. وجود یک سری نصوص قبلی که این العقود ناظر به آن هاست و ترتب یک حکم خاص - حلیت بهیمه الانعام - بر این عام، عمومیت را از بین می برد.

حالا فعلا کاری به خود اشکال نداریم. اگر این اشکال باشد، باید ببینیم مانع معاطاة می شود یا نه؟ این اشکال اگر بر طرف نشود، آیا آن عموم فوقانی از دست می رود؟ بله می رود. اما معاطاة چه می شود؟

ظاهر تقریر حضرت آقای قدیری از امام، این است که همین اشکال سبب می شود که معاطاة هم خراب شود. این قلت که این اشکال می گوید که آیه، قبلی ها را تاکید می کند و در قبلی ها، بیع وجود داشته است. ایشان می گوید خب بالاخره، معلوم نیست که معاطاة مطرح باشد. این آیه اگر بخواهد دلیل مستقل بر معاطاة به حساب بیاید، عموم لازم دارد.

در خود کتاب البیع امام هم این روشن نیامده است. امام فقط فرموده اند که "ثم إنه قد يستشكل في عموم الآية" اما آقای طاهری خیلی روان تصریح می کنند که اگر این اشکال را بتوانیم دفع کنیم، یک عام فوقانی درست می کنیم. بقیه ی آقایان دیگر مثل علامه طباطبایی و حضرت آیت الله مکارم شیرازی در تفسیرشان هم تقریبا همین طور هستند که اگر اشکال را برطرف کنید این یک عام فوقانی است.

تفصیل در دو تقریر از شبهه ی عمومیت:

به نظر ما اشکال را این جا دو جور می شود تقریر کرد. اگر تقریر اشکال این باشد که امام این جا بیان کرده اند، واقع مطلب این است که مانع معاطاة نیست. به خاطر این که حداکثر این آیه، تاکید بر قبل می شود. فرض کلام ما این است که معاطاة را اسبق از بیع قولی می دانیم. معاطاة را یک معامله ی مستحدث نمی دانیم. این فرمایش آقای قدیری زمانی تام است که وقتی عمومیت آیه خراب می شود، در عقود مستحدثه نتوان از آن استفاده کرد. اگر تلقی ما این باشد که معاطاة یک عقد مستحدث است و مسبوق به سابقه نیست، آن موقع معاطاة هم خراب است. اما اگر فرض کردیم که معاطاة را عقد مستحدث نمی دانیم، خب این آیه به هر شکلی که تاکید بر عقود سابقه هم باشد، معاطاة را می گیرد.

وارد بودن بیان مرحوم قدیری به قائلین به تضييق در عنوان بیع:

بله! در مبنای محقق خوئی که ایشان به بیع یک تضييقی می داد، مثلاً معاطاة را می گرفت، اما در بیع می گفت حتماً باید مبیع، عین باشد و اگر مبیع، عین نباشد، بیع نیست. بعد می گفت این بیع را چطوری درست کنیم؟ می فرمودند با "اوفوا بالعقود" درستش می کنیم نه با "أحل الله البيع". اگر کسی در بیع یک تضييقاتی ایجاد کرد، مثلاً گفت بیع زمانی بیع است که مبیع عین باشد و لا غیر و اگر مبیع منفعت باشد، بیع نیست، یا اگر کسی در صدق بیع در موارد معاطاة شک کرد، و آن امضائات سابقه، یا همه یا بعضی از افراد بیع را نگیرد، آن موقع بله، هر کدام را آن ها نگرفتند، آن موقع

مجبوریم این ها را با یک عنوان دیگری درست کنیم که ادله ی سابقه نمی گرفته است و آن موقع فرمایش ایشان درست می شد. ولی برای مثل ما که از اول گفتیم در خود عنوان بیع، تضییق نداریم. بیع عین به عین باشد، منفعت به منفعت باشد، منفعت به عین باشد، هیچ فرقی برای ما نمی کند. همان موقع که عین به عین را گفتیم معاطاء را گفتیم، در عنوان بیع. برای مثل ما فرمایش آقای قدیری درست در نمی آید. یعنی ما نیاز نداریم برای این که از آیه ی اوفوا استفاده کنیم، عمومیت اوفوا را اثبات کنیم.

تقریر دوم:

منتهی این اشکال را یک طور دیگر می شود تقریر کرد که در اثناء فرمایش امام هم این تقریر هست ولی کسی که تصریح روشن تری به این تقریر کرده است، مرحوم آقای مروج در هدی الطالب است. آن تقریر این است که اساساً این "ال" العقود، عهد برای عقود ولایت امیرالمومنین صلوات الله علیه است. چون روایاتی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرآت متعددی از مسلمین عهد ولایت امیرالمومنین را گرفته است. لذا آیه می گوید وفا کنید به عقودی که پیامبر از شما بر ولایت امیرالمومنین گرفته است. آن موقع بله! آن موقع صدق این العقود بر عقود فقهیه به طور کلی، حالا بیع باشد یا اجاره یا هر چیز دیگر، محل اشکال است. کل این بحث هایی هم که ما کردیم مثل اصالة اللزوم، همه به هم می خورد. اگر منظور از اشکال این است و "ال" را عهد مخصوص ولایت مولای متقیان بدانیم، که این آیه کلاً از دست ما می رود و ما باید این اشکال را برطرف کنیم تا یک عمومیتی در آن درست شود. بله این را راست می گویند و دیگر نمی شود از آیه در معاطاء استفاده کرد، در بیع

قولی هم نمی شود استفاده کرد، در اجاره هم نمی شود استفاده کرد. این دیگر غیر از این اشکال اول امام است. البته ما که درس نجف امام را نبوده ایم. آقای قدیری تقریرشان این نیست ولی امام ذیل این مطالب، یک عبارتی دارند که می گوید بعضی گفته اند این مطلب اصلا مربوط به یک چیز خاصی است.

پاسخ امام به تقریر دوم شبهه:

بعد امام به این اشکال جواب داده اند و گفته اند که بله این ذکر مصداق اتم عقد و عهد است. نخواسته است که تمام مطلب را بگوید. یعنی خواسته اند بگویند که این اشکال قابل جواب است و از باب ذکر مصداق اتم است. چرا؟ استدلال هم کرده اند به صحیحی ابن سنان که قبلا بحثش را کرده ایم و در آن عقد را به مطلق عهد معنا کرده اند نه عهد خاص ولایت امیرالمومنین. که حرف بسیار خوبی است. پس جمع بندی ما این است که این اشکال را باید دو جور تقریر کرد. اگر همینی باشد که امام و آقای قدیری این جا گفته اند، انصافا تمسک به آیه نیازی به اثبات عمومیت ندارد. حتی اگر عمومیت نباشد، آیه می تواند صحت معاطاة و صحت بیع قولی و فعلی را با مبنای ما حل کند. البته برای فقهای مثل محقق خوئی یک مشکلاتی درست می کند. چون احل الله البیع آمده است ولی خود آقای خوئی اصرار می کند که احل الله البیع، بیع عرفی، بیع عین به عین را نمی گیرد. حالا چه قولی انجام شود چه با فعل انجام شود.

پاسخ به خود شبهه ی عمومیت آیه:

قدم دوم این است که خود اشکال را چطوری جواب بدهیم؟ جواب اشکال آسان است. امام فرموده اند و بقیه هم به فاضل نراقی جواب داده اند. یک طور هم جواب داده اند. گفته اند که حصیله ی اشکال شما این است که یک سری مصادیق قبلا ذکر شده است. آیا اگر یک عامی بعد از ذکر یک سری مصادیق ذکر شود، به عمومیت خودش باقی است؟! یا تنصیص بر یک سری مصادیق، صلاحیت دارد که قرینه باشد تا شما نتوانید به اصالة العموم تمسک کنید؟!!

در جواب گفته اند که اگر شما این مساله را عقلائی می خواهید مطرح کنید، کدام یک از عقلاء، مصادیقی را که در ظرف بیست و سه سال طرح می شود را صالح للقرینیه می دانند؟ آن مسبوقیت مصادیقی که می گویند صلاحیت دارد، مسبوقیتی است که مقارنت عرفی در آن وجود داشته باشد. آن هایی که در اصالة العموم و تمسک به اصول لفظیه، ما يصلح للقرینیه را مطرح کرده اند، آن ما يصلح للقرینیه ای است که علاوه بر نص قبلی، در آن حیث مقارنت عرفی مطرح باشد.

بلکه اتفاقا اگر ما بپذیریم که سوره ی مائده آخرین سوره است، این خودش قرینیت دارد بر این که شما باید عمومی را بیان کنید که ضمن تاکید بر گذشته، حالت وصیت پیدا کند. شما آخرین قوانین خودتان را دارید ابلاغ می کنید، عمومی را بیان می کنید که ضمن تاکید گذشته، یک قانون عامی را برای ابدالآباد آن هم در دینی مثل اسلام، دست مسلمین بدهید.

البته این توضیح بنده ربطی به خطاب قانونی هم ندارد. خطاب قانونی حیث خاص خودش را دارد. ما می خواهیم بگوییم اصلا این جا خصوصیت طوری است که اگر پذیرفتیم سوره ی مائده آخرین سوره است - چون بعدا یک بحثی هم امام دارد - اصلا قرینیت آن این می شود که آخرین سوره ی یک کتابی است که آمده است که تکلیف آدم تا خاتم از گذشته تا حال و آینده را روشن کند، چه کسی گفته است که ذکر ده تا حکم قبلی آن هم در ظرف بیست و سه سال، مانع عمومیت است؟

البته امام یک نکته ی دیگر هم اضافه کرده اند و گفته اند شما یک مثالی زده اید - که البته ما آن مثال های فاضل نراقی را نگفته ایم - که اصلا به درد این بحث ما نمی خورد. شما بهتر بود چنین مثال هایی را می زدید که اکرم زیدا العالم، اکرم بکرا العالم، اکرم عمرا العالم و بعد بگویید اکرم العلماء اما به شرطی که آن نص ها و این العلماء، یک نوع مقارنت عرفی داشته باشند تا قرینیه شکل بگیرد. در ما نحن فیه هم اولاً نه مقارنت عرفی وجود دارد و ثانياً هم مساله، مساله ی کتاب الهی است که در ظرف بیست و سه سال دارد احکامی را بیان می کند.

پاسخ به ذکر حلیت بهیمه الانعام بعد از آیه ی مورد بحث:

در ارتباط با بهیمه الانعام هم گفته اند که اولاً مقارنت بهیمه الانعام با اوفوا بالعقود، محل اشکال است. ما در چینش آیات تابع وحی الهی و دستور و نص نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستیم. اما وقتی شما آیات قران را ببینید، چینش آیات یک قواعدی دارد. به تعبیر زیبای استادمان حضرت آیت الله جوادی، آیه ی "الیوم یئس الذین کفروا" ذیل "حرمت علیکم الدم و المیتة و..." می آید. در صورتی

که یکی مال قبل است و یکی هم جزء آخرین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. حالا حکمت این چینش چیست سر جای خودش باید بحث شود. پس اول شما باید ثابت کنید که این خاص، مقارن آن عام است تا ترتب آن خاص بر این عام، بتواند چنین ابهامی را ایجاد کند.

ثانیا در بهیمه الانعام اختلاف هست. اگر این بهیمه الانعام خود گاو و گوسفند و مانند این ها باشد که قبلا حکمش بیان شده است. اما اگر جنین این ها باشد چه؟ بعضی از مفسرین قائل هستند که اضافه ی این جا، لامیه است نه بیانیه. بهیمه یعنی جنبنده، حال این بهیمه الانعام یعنی جنبنده ای از جنس انعام؟ یا جنین آن انعام مراد است؟ در تفسیر آن بحث هست. اگر کسی آمد و جنین را قائل شد، این حکم تکراری ای نیست و یک حکم جدیدی است. یک حکم جدیدی است که بر آن عام مترتب شده است و حکم جدید هم ذکر نشده است. این حکم جدید هم قرینه است بر این که این واقعا عام است. چون وقتی یک چیز مستحدثی مترتب بر اوفوا بالعقود می شود - با فرض این که ترتبش درست باشد. اول که عرض کردم اصل ترتبش محل اشکال است - خودش قرینه بر عمومیت می شود. حاصل آن که آقایان این جا خیلی بحث های صغروی زیبایی دارند و انصافا ما مشکلی در عموم العقود نداریم.

اشکال در لزوم استعمال در تاسیس و تاکید معا:

کما این که یک اشکال دیگری در همین سیاق آمده است. اشکال این است که اگر این آیه را عام کنید، آن موقع آیه را در تاسیس و تاکید معا استعمال کرده اید. چون وقتی عمومش می کنید، مؤکد قبلی هاست و مؤسس مستحدثه هاست. خواسته اند بگویند که نمی شود شما العقود را هم در تاکید استعمال کنید تا آیه ناظر به عقدها و عهدهای قبلی باشد و هم موارد جدید را تاسیس کنید. و گفته اند استعمال در تاسیس و تاکید، از استعمال در اکثر هم استهجان و استحاله اش بیشتر است. چون استعمال در اکثر محال است و تاسیس و تاکید، کأن معنا نیست و یک چیزی دیگری است.

پاسخ به اشکال:

خب امام و خیلی های دیگر، جواب داده اند که ما این اشکال را نفهمیدیم. واقع مساله این است که نه تاسیس مستعمل فیه لفظ است و نه تاکید. ما همیشه لفظ را در معنای خودش استعمال می کنیم. اگر اوفوا را در وجوب تکلیفی استعمال کردیم که قبلا بحثش را کردیم، اگر اوفوا را در لزوم وضعی استعمال کردیم یا استعمال در صحت کردیم، چه وجوب تکلیفی باشد، چه لزوم وضعی باشد، چه صحت باشد، یک معناست که اوفوا بالعقود همان را دارد. یا آیه می گوید که شرعا وفای به همه ی عقد ها واجب است. یا می گوید شرعا وفای به همه ی عقد ها لازم است. یا می گوید صحیح است همه ی عقد ها و نقض آن ها غلط است. آیه چه در وجوب تکلیفی استعمال شود، چه در لزوم وضعی

استعمال شود و چه در صحت استعمال شود، یک معنا دارد. منتهی مناسبت حکم و موضوع برای بعضی ها، آیه را در بعضی موارد مصداق تاکید می کند و در بعضی موارد هم مصداق تاسیس می کند. نه این که تاسیس یک معنایی است که می خواهیم آیه را در آن استعمال کنیم یا تاکید یک معنایی است که می خواهیم آیه را در آن استعمال کنیم و بعد من بگویم این جا از باب استعمال در تاکید و تاسیس معاشیه است. لذا معنای آیه خیلی واضح و روشن است و العقود هم جمع محلی به "ال" است و همان طور که علامه طباطبایی فرمودند و ما هم تایید کردیم، اطلاق دارد و ما هیچ مشکلی نداریم.

آیه عام است و عموماً هم سبب می شود که یک قانون قوی و الهی داشته باشیم که بتوانیم بسیاری از عقود و عهود مستحدثه را حل و فصل کنیم. چه عقد فقهی به حساب بیایند و چه عقد فقهی به حساب نیایند بلکه ایقاع باشند و چه از عهود باشند. ما با آن معنای عام کار می کنیم.

ما تا این جا سه اشکال را حل کرده ایم. شبهه ی مصداقیه حل شده است. عموم آیه حل شده است چه از باب اشتراک بین تاسیس و تاکید و چه از باب ذکر مصادیق قبلی و چه از باب ولایت امیر المومنین که این آخری را هم اضافه کنید چهار اشکال می شود.

آیه یک اشکال خیلی جدی دارد به نام تخصیص مستهجن و کثرت تخصیص که این را بعداً ان شاء الله بررسی می کنیم. اگر این را هم توانستیم حل کنیم دیگر به نظر ما بحث ما در آیه ی اوفوا مشکلی نخواهد داشت.

و صلی الله و علی محمد و آله الطاهرين.